

پایان مأموریت

مرزبانی که تا آخرین لحظه برای ایران ایستادگی کرد به دلیل کمبود تجهیزات و شرایط سخت اقلیمی شهید شد



فاطمه قدیری خبرنگار گروه جامعه

شهادتستوان یکمرحیم مجیدی مهر، مرزبان اهل لوداب کهگیلویه بویراحمد، در نوار مرزی یانه، اگرچه در ظاهر ذیل حادثه طبیعی و شرایط جوی نامساعد ثبت شد، اما در لایه‌های عمیق‌تر، بار دیگر مجموعه‌ای از پرسش‌های قدیمی و بی‌پاسخ را پیش‌روی ساختار امنیتی کشور قرار داد؛ پرسش‌هایی که سال‌هاست در گزارش‌ها، تذکره‌ها و حتی آمارهای رسمی تکرار می‌شوند، اما کمتر به تصمیم اجرایی منجر شده‌اند. کولاک، برف و بوران عامل مستقیم این فقدان تلخ بود، اما آیا طبیعت به‌تنهایی مسئول است؟ مرزبان جوانی که گفته می‌شود در واپسین لحظات، درحالی‌که عکس فرزندش را در دست داشته، در سر مای استخوان‌سوز یخ‌زده، صرفاً قربانی یک پدیده جوی شد یا نتیجه زنجیره‌ای از کمبودها و غفلت‌ها؟

پیش از هر چیز باید در نظر داشت که این ماجرا بیش از دراماتیزه کردن، نیازمند مطالبه عمومی است. واکنش‌های احساسی که در روزهای اخیر از رسانه‌ها و حتی برخی سیاست‌مداران دیده شده است جلوی تکرار حوادث اینچنینی را نخواهد گرفت؛ چراکه مرزبانی در ایران، برخلاف تصور رایج، صرفاً مواجهه با تهدید انسانی نیست. بخش قابل توجهی از حوادث پیرامون مرزبانان نه در درگیری مسلحانه، بلکه در تقابل نابرابر با جغرافیا، اقلیم و فرسایش تدریجی جسمی و روحی در شرایط سخت رخ می‌دهد؛ جایی که سرما، رطوبت، ارتفاع و استقرارهای طولانی مدت، بی‌آنکه صدايي داشته باشند، به اندازه کلوله مرگبارند. شهادت مرحیم مجیدی نیز تکرار همین الگوست؛ الگویی که پیش‌تر در دیگر مرزهای کشور نیز مشاهده شده و اغلب پس از چند روز حضور در تیر اخبار، به حاشیه رانده شده است.

اما مسئله صرفاً از دست دادن یک نیروی فداکار و آموزش دیده نیست؛ مسئله، ساختاری است که همچنان مرزها را با منطق دهه‌های گذشته اداره می‌کند، اما از نیروهایش انتظار دارد با مخاطرات قرن جدید کنار بیایند. ساختاری که در آن، لباس، پوتین و تجهیزات انفرادی، نه به‌عنوان بخشی از توان رزمی و بقا، بلکه به‌عنوان اقلامی در سبد هزینه‌های قابل کاهش تعریف می‌شوند؛ غافل از آنکه تبعات چنین تصمیم‌هایی، مستقیم و بی‌واسطه، بر جان مرزبانان اثر می‌گذارد. در شرایطی که کشور در آستانه بررسی و تصویب بودجه سال آینده قرار دارد، انتظار می‌رود مجلس و دولت با توجه به تجربه جنگ دوازده روزه، با ناگاهی واقع‌بینانه‌تر به مقوله امنیت بنگرند. ناگهی که در آن، نسبت بودجه با امنیت صرفاً یک عدد نباشد، بلکه بازتابی از اولویت‌های واقعی و کمبودهای نیروهای مسلح باشد. مقایسه ساده با بسیاری از کشورهای منطقه و حتی فرامنطقه نشان می‌دهد سهم هزینه کرد برای نیروهای مسلح، تجهیزات فردی، فناوری‌های پایش و حفاظت از جان نیروها، بخش جدایی‌ناپذیر از بودجه‌های نظامی کلان آن‌هاست؛ بودجه‌هایی که نه فقط برای نمایش قدرت، بلکه برای کاهش تلفات انسانی و القای حس امنیت به شهر و ندان تعریف شده‌اند.

الگوی قدیمی مرزبانی پاسخ‌گوی مرزهای متنوع کشور نیست

حفاظت از حدود ۸۷۰۰ کیلومتر مرز زمینی ایران، میان‌سنگان اصلی فرماندهی مرزبانی فراجا، نیروی زمینی سپاه و نیروی زمینی ارتش تقسیم شده است. این تقسیم، بر اساس سطح تهدید و ملاک‌های امنیتی انجام‌شده؛ مرزهای با احتمال درگیری نظامی بالا تر، عموم تأمّث پوشش سپاه یا ارتش اند و فراجا در اکثر نقاط، بار اصلی مرزبانی را بر دوش می‌کشد. بااین حال، تفاوت مأموریت‌ها، به تفاوت جدی در سطح تجهیزات و شیوه اداره مرز منجر نشده است.

اما مسئله اصلی، نه تعدد یگان‌ها، بلکه تداوم نگاه سنتی به مرزبانی است. مرزهای ایران با تنوع جغرافیایی که نظیر، از کوهستان‌های صعب‌العبور تا دشت‌های باز و بیابان‌های گسترده امتداد یافته‌اند. هنوز در بخش قابل توجهی از مرزها، الگوی برجک، پاسگاه و استقرار نیروی انسانی، هسته اصلی تأمین امنیت را شکل می‌دهد؛ الگویی که برای کشوری با این وسعت و تنوع اقلیمی، نه کارآمد است و نه پایدار. در چنین شرایطی اتکا به برجک، پاسگاه و نیروی مستقر به معنای پیش‌شدن نیرو در نقاط معهود افزایش آسیب‌پذیری است. هرچه نیروی انسانی بیشتری در خط مرز مستقر شود، نیاز به پشتیبانی، لجستیک و جایگزینی نیز افزایش می‌یابد؛ زنجیره‌ای که هزینه آن به‌مرور از توان سیستم خارج می‌شود.

توقف گذار به مرزبانی هوشمند

به بسیاری از کشورهای جهان این چرخه سال‌ها پیش شکسته شده است. مرزبانی مدرن بر پایه کاهش تماس مستقیم نیروی انسانی با تهدید و محیط پرخطر شکل گرفته؛ رویکردی که فناوری را در خط مقدم قرار می‌دهد و انسان را به سطح تصمیم‌گیری و واکنش ثانویه منتقل می‌کند. در ایران، اما این گذار به‌رغم آگاهی نظری، در عمل متوقف مانده است. این روش دو پیامد مستقیم دارد؛ نخست، افزایش تلفات انسانی، چه در مواجهه با تهدیدات امنیتی و چه در برابر شرایط طبیعی و دودم. تحمیل هزینه‌های بلندمدت به ساختار نظامی بدون ارتقای متناسب سطح امنیت. تجربه جهانی نشان می‌دهد مرزبانی مؤثر الزاماً به معنای افزایش نیرو نیست، بلکه به کارگیری گسترده از فناوری‌های مدرن برای

کاهش وابستگی به نیروی انسانی است؛ مسیری که ایران، علی‌رغم برخورداری از توان فنی، هنوز به‌طور جدی وارد آن نشده است. نکته قابل تأمل آن است که کشور از نظر دانش فنی و توان تولید تجهیزات مرزبانی مدرن، دچار خلأ نیست. رادارهای زمینی، سامانه‌های پایش الکترونیکی، دوربین‌های حرارتی و پهپادهای با مداومت پروازی بالا، همگی در داخل کشور توسعه یافته‌اند. حتی سامانه‌های ترکیبی که قادرند پس از تشخیص تهدید، به‌صورت نیمه‌خودکار یا خودکار واکنش نشان دهند در صنایع دفاعی ایران وجود دارد. پهپادهایی با توان مداومت پروازی تا ۳۶ ساعت، مجهز به دوربین‌های اپتیکی و حرارتی پیشرفته قادرند یک نوار مرزی وسیع را بدون وقفه پایش کنند. چنین قابلیتی به‌طور مستقیم نیاز به استقرار دائمی نیروی انسانی در نقاط پرخطر را کاهش می‌دهد. در صورت شناسایی تهدید، واکنش می‌تواند به‌صورت هدفمند و دقیق انجام‌شود، بدون آنکه نیروی انسانی در معرض کمین یا شرایط محیطی مرگبار قرار گیرد.

بااین حال استفاده از این فناوری‌ها همچنان محدود و موردی است. دلیل این محدودیت، نه فقدان محصول، بلکه اولویت‌بندی نادرست در تخصیص منابع است. در عمل، بودجه‌ای که می‌تواند صرف تجهیزات یک نوار مرزی به‌سامانه‌های هوشمند شود، به اعزام نیروی انسانی بیشتر اختصاص می‌یابد؛ تصمیمی که در کوتاه‌مدت ساده‌تر، اما در بلندمدت پرهزین‌تر است.

کمبود تجهیزات، جان مرزبان را تهدید می‌کند

در مدل سنتی مرزبانی، بار اصلی بر دوش سربازان و نیروهایی است که اغلب آموزش‌های کوتاه‌مدت و عمومی دیده‌اند. اعزام نیرو با چندان آموزش به مناطق کوهستانی، برفی یا ناامن، به معنای سپردن مأموریتی پیچیده به بدنی ناآماده و تجهیزات حداقلی است. این وضعیت، فرسایش جسمی و روانی نیروها را تسریع می‌کند؛ فرسایشی که در آمار جابه‌جایی بالا، آسیب‌های جسمی مزمن و کاهش انگیزه قابل مشاهده است. همچنین دوری طولانی از خانواده، شرایط معیشتی نامتناسب با سطح خطر و نبود مسیر شغلی روشن، این فشار را تشدید می‌کند. مرزبانی در عمل به یکی از سخت‌ترین اشکال خدمت نظامی تبدیل شده بی آنکه متناسب با این سختی، حمایت ساختاری دریافت کند. نتیجه، ناپایداری نیروی انسانی و وابستگی بیشتر به سرباز وظیفه است؛ چرخه‌ای که خود ضعف آموزش و تجربه را بازتولید می‌کند. اما شاید ملموس‌ترین وجه این بحران در تجهیزات انفرادی نمود پیدا می‌کند؛ جایی که فاصله میان استانداردهو واقعیت میدانی، مستقیماً با جان نیرو گره خورده است. از سلاح‌های قدیمی با دقت پایین گرفته تا فقدان تجهیزات دید در شب، جلیقه‌های بالستیک سبک و کلاه‌های ایمن، مجموعه‌ای از کمبودها شکل گرفته‌که در لحظات بحرانی، فرصت واکنش را از مرزبان می‌گیرد. در چنین شرایطی چند ثانیه تأخیر در کشف تهدید یا ناتوانی در تحرک، می‌تواند به کمین موفق یا حادثه مرگبار منجر شود.

پوشاک مرزبانی از الزامات بقا عقب مانده است

اگر ضعف سلاح و آموزش در مرزبانی، در لحظه درگیری خود را نشان دهد، بحران پوشاک و تجهیزات فردی به مراتبی صدارت‌آماد طولانی مدت و عمقی‌تر عمل می‌کند. این بحران، نه در چند ثانیه، بلکه در ساعت‌ها و روزهای استقرار در ارتفاع، سرما و رطوبت، بدن نیرو را تحلیل می‌برد و گاه پیش از آنکه تهدید انسانی وارد میدان شود، مأموریت را از درون شکست می‌دهد. جغرافیای ایران از معهود کشورهایی است که در یک بازه زمانی واحد، چند اقلیم کاملاً متفاوت را در خود جای داده است؛ از کویرهای داغ جنوب و مرکز گرفته تا ارتفاعات برفی شمال غرب و غرب. این تنوع اقلیمی در منطق نظامی به معنای نیاز به تجهیزات متناسب با مأموریت است، نه یک نسخه واحد برای تمام یگان‌ها. بااین حال آنچه در عمل مشاهده می‌شود یکسان‌سازی پوشاک نظامی با محوریت کاهش قیمت تمام‌شده است؛ سیاستی که به‌ویژه در مناطق کوهستانی تبعات مستقیم و گاه مرگبار دارد. در مأموریت‌های مرزبانی کوهستان، نیروها علاوه بر تهدید امنیتی، بلکه با سرمازدگی، یخ‌زدگی اندام‌ها، رطوبت دائمی که منجر به بیماری‌های مفصلی می‌شود و کاهش توان حرکتی مواجه‌اند. لباس و پوتین در این شرایط صرفاً ابزار پوشش نیستند؛ بلکه بخشی از سامانه بقای نیروی انسانی محسوب می‌شوند. هرگونه ضعف در این سامانه به معنای افزایش احتمال آسیب، بیماری و حتی مرگ است. گزارش‌های میدانی از دوره‌های آموزشی و استقرار مرزبانی در مناطق کوهستانی، به‌روشنی نشان می‌دهد که البسه فعلی، نه تنها با استانداردهای نظامی روز هم‌خوان نیست، بلکه در مواردی حتی حداقل‌های پوشاک تجاری تخصصی کوهستان را نیز تأمین نمی‌کند. این وضعیت نیرو را ناچار به استفاده از لباس‌های غیرنظامی زیر پوشاک سازمانی می‌کند؛ راهکاری موقت که نتها تحرک رزمی را کاهش می‌دهد، بلکه در مأموریت‌های طولانی مدت، فرسایش جسمی را تشدید می‌کند.

بهای صرفه جویی کوتاه‌مدت با جان پرداخت می‌شود

محور اصلی این بحران، جایگزینی الیف استاندارد نظامی با پالی استر است؛

الیافی مصنوعی، ارزان و پرکاربرد در پوشاک روزمره، اما نامناسب برای استفاده طولانی مدت در شرایط سخت عملیاتی. پلی استر، اگرچه از نظر تولید صنعتی مزایایی مانند قیمت پایین، دوام ظاهری و خشک‌شدن سریع دارد، اما در محیط‌های سرد و مرطوب، به‌ویژه در استقرارهای طولانی به یکی از عوامل تشدید خطر تبدیل می‌شود.

نخستین مشکل پلی استر، ضعف در تنفس‌پذیری است. در شرایطی که نیروی مرزبانی ناچار به تحرک و سپس توقف طولانی در سرماست، تجمع رطوبت ناشی از تعریق در لایه‌های داخلی لباس، بدن را به‌سرعت سرد می‌کند. این فرایند، یکی از دلایل اصلی سرمازدگی و یخ‌زدگی اندام‌هاست؛ پدیده‌ای که بارها در میان نیروهای مستقر در شمال‌غرب و غرب کشور گزارش شده است. دومین مسئله، حفظ حرارت ناکافی است. پلی استر، برخلاف الیاف تخصصی کوهستان، توانایی نگه‌داشت پایدار گرما در دماهای بسیار پایین را ندارد. در نتیجه، بدن نیروی انسانی، به‌ویژه در ساعات شب و بامداد، به‌تدریج انرژی خود را از دست می‌دهد؛ فرسایشی که نه تأنگهانی، بلکه تدریجی و خطرناک است. مشکل سوم، حساسیت‌های پوستی است. استفاده مداوم از پلی استر، به‌ویژه در شرایط رطوبت بالا، منجر به عرق‌سوزی، التهاب پوستی و زخم‌های سطحی می‌شود. این آسیب‌ها، اگرچه در نگاه اول جزئی به نظر می‌رسند، اما در محیط‌های دورافتاده مرزی، می‌توانند به عفونت، کاهش توان حرکتی و حتی خروج اجباری نیرو از مأموریت منجر شوند.

در مجموع، پلی استستر، اگرچه در کوتاه‌مدت انتخابی مقرون به‌صرفه به نظر می‌رسد، اما در محاسبه هزینه‌های انسانی، در مانی و عملیاتی یکی از پرهزین‌ترین تصمیم‌هاست و این هزینه مستقیماً متوجه نیروهای عملیاتی است.

حذف استانداردها، تصمیمی صرفاً مالی است

نگاهی به استانداردهای جهانی رزم در مناطق کوهستانی و برفی، نشان می‌دهد که پوشاک نظامی، باید مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشخص و آ‌زوده‌شده را داشته باشد. این ویژگی‌ها، نه لوکس‌اندو نه تزئینی؛ بلکه حاصل دهه‌ها تجربه می‌دانی ارتش‌ها در اقلیم‌های سخت‌اند.

عایق حرارتی مؤثر، نخستین و بدیهی‌ترین نیاز است. لباسی که نتواند گرمای بدن را در برابر نفوذ سرما حفظ کند، عملاً کارکرد نظامی خود را از دست داده است. در کنار آن، خاصیت ضدآب و ضدباد، برای جلوگیری از خیس شدن در برف و باران، حیاتی است. نفوذ رطوبت، حتی در دماهای نه‌چندان پایین، می‌تواند بدن را به‌سرعت دچار افت دما کند.

سبکی و انعطاف‌پذیری، مؤلفه‌ای است که اغلب در طراحی‌های غیر حرفه‌ای نادیده گرفته می‌شود. لباس نظامی، نباید مانع صلاح‌کش، حرکت دست‌و پا یا تغییر وضعیت سریع شود. این موضوع، تفاوت اصلی میان پوشاک کهنوردی تجاری و پوشاک نظامی تخصصی است؛ در اینجا طراحی ارگونومیک مستقیماً با بقا مرتبط می‌شود.

قابلیت تنفس‌پذیری، دوام بالا در برابر سایش و طراحی متناسب با حمل تجهیزات از دیگر الزامات است. این استانداردها، سال‌هاست در دنیا تعریف شده‌اند و حتی نمونه‌های بومی آن نیز در کشور تولید شده است؛ مسئله، بنابراین این نه نبود دانش یا توان فنی، بلکه حذف این استانداردها در فرایند تصمیم‌گیری مالی است.

گورتکس استاندارد کی قربانی صرفه جویی شد

در میان تمامی الیاف و فناوری‌های پوشاک کوهستان، گورتکس به‌عنوان یک استاندارد جهانی شناخته می‌شود؛ استاندارد کی که نه حاصل تبلیغات، بلکه نتیجه دهه‌ها تجربه عملیاتی در سخت‌ترین اقلیم‌های جهان است. گورتکس، در ساده‌ترین تعریف، پارچه‌ای چندلایه با ساختار متراکم میکروسکوپی است که هم‌زمان دو ویژگی متضاد را فراهم می‌کند، جلوگیری از نفوذ آب و سرما و امکان خروج بخار تعریق از داخل لباس. این ترکیب، دقیقاً همان چیزی است که در رزم کوهستانی مرز میان بقا و فرسایش را تعیین می‌کند.

ارتش‌های عضو ناتو، نیروهای کوهستانی کشورهای اروپایی و حتی برخی ارتش‌های منطقه سال‌هاست گورتکس را به‌عنوان لایه اصلی پوشاک عملیاتی خود به کار گرفته‌اند. دلیل این انتخاب نه لوکس‌گرایی، بلکه کاهش مستقیم تلفات غیررزمی و افزایش پایداری نیروی انسانی در مأموریت‌های طولانی مدت است. در شرایطی که نیروی رزمی باید ساعت‌ها در برف، باران و باد مستقر بماند، گورتکس اجازه نمی‌دهد عوامل طبیعی نیز به دشمن تبدیل شوند.

نکته قابل توجه آن است که این الیاف، حتی در میان نیروهای مسلح ایران نیز شناخته‌شده و مطلوب است. نمونه‌هایی از کاپشن‌ها و اورکت‌های تولید‌شده برای ارتش آمریکا، با دوخت کره‌جنوبی و مواد اولیه استاندارد، سال‌هاست به‌صورت محدود و غیرسازمانی در میان برخی نیروها دست‌به‌دست می‌شود. این استقبال غیررسمی، خود گواهی است روشن بر شکاف میان نیاز عملیاتی نیرو و آنچه به‌صورت سازمانی تأمین می‌شود.

پروژه موفق، در مرحله تأمین کنار گذاشته شد

برخلاف تصور رایج، حذف گورتکس از سبد پوشاک نظامی ایران ناشی از ناتوانی فنی یا تحریم مطلق نبود. در اواسط دهه نود با مشارکت وزارت دفاع و یک شرکت دانش‌بنیان داخلی نمونه‌ای از پوشاک نظامی با استانداردزی نزدیک به گورتکس تولید شد. این محصول که در اختیار برخی یگان‌های ویژه از جمله صابرين قرار گرفت، توانست بخش عمده‌ای از نیازهای عملیاتی در سرما و رطوبت را پوشش دهد.

گزارش‌های میدانی از آن دوره نشان می‌دهد که این پوشاک، اگرچه در برخی جزئیات طراحی مانند تحرک دست‌ها و سلاح‌کشی نیاز به اصلاح داشت، اما در مجموع رضایت نیروها را جلب کرده و استانداردهای پایه رزم کوهستان را پاس می‌کرد. ضعف‌ها، فنی و قابل اصلاح بودند؛ آنچه اصلاح نشد، نگاه مدیریتی به هزینه بود. اما با افزایش قیمت تمام‌شده این البسه، پروژه به‌تدریج از دستور کار خارج شد و بار دیگر، الیاف ارزان‌قیمت پلی استری جایگزین شد. این تصمیم، نه بر پایه تجربه نیروها در میدان رزم، بلکه در بررسی‌های بودجه‌ای گرفته شد؛ جایی که کاهش چندصد هزار تومان در هر دست لباس، بر کاهش ریسک جانی نیروها تر چیه داده‌شد. نتیجه، بازگشت به همان چرخه فرسایش بود؛ چرخه‌ای که قربانیان آن، در گزارش‌های رسمی، ذیل عناوینی چون حادثه طبیعی ثبت می‌شوند.

بازار آزاد جای تأمین سازمانی را گرفته است

اگر پوشاک، خط دفاع اول بدن در برابر سرماست، پوتین، حساس‌ترین نقطه این خط دفاعی است. در مأموریت‌های کوهستانی، یخ‌زدگی یا یکی از شایع‌ترین عوامل ناتوانی و مرگ غیررزمی است. بااین حال، پوتین‌های مورد استفاده در مرزبانی، در بسیاری از موارد، فاقد ابتدایی‌ترین استانداردهای تردد کوهستانی هستند. جذب آب و برف، زیره‌های لغزنده، وزن نامتناسب و فقدان عایق حرارتی مؤثر، از ویژگی‌های مشترک این پوتین‌هاست. نتیجه، خستگی زودرس، کاهش تحرک و افزایش احتمال سرخوردن و آسیب است. گزارش‌های متعدد از یخ‌زدگی دست‌وپا، تاول‌های شدید و حتی گירافتادن نیروها در مسیرهای برفی، نشان می‌دهد این ضعف، صرفاً نظری نیست، بلکه پیامد‌های عینی و مستمر دارد. در مقابل، استانداردهای جهانی پوتین نظامی کوهستان، به‌روشنی تعریف شده‌اند؛ خاصیت آب‌گریزی کامل، استفاده از زیروه‌های ضدلغزش با قابلیت عملکرد روی یخ و گل، طراحی ارگونومیک برای توزیع وزن و لایه داخلی تنفس‌پذیر. نمونه‌هایی از این پوتین‌ها، چه تولید آمریکا و اروپا و حتی چین، در بازار جهانی به‌وفور یافت می‌شوند و تحریم‌پذیری پایینی دارند؛ و حتی در بازار داخلی ایران نیز، نمونه‌هایی از این پوتین‌ها، به‌صورت محدود و با هزینه شخصی توسط برخی نیروها تهیه می‌شود. این رفتار فردی خوندشانه‌ای از شکست تأمین سازمانی است؛ چراکه نیروی خط مقدم، ناچار می‌شود برای حفظ جان خود، به بازار آزاد پناه ببرد.

توان بومی نادیده گرفته می‌شود

واقعیت آن است که در حوزه پوتین و پوشاک کوهستان، توان تولید داخلی وجود دارد. صنایع بومی، چه در قالب شرکت‌های دانش‌بنیان و چه کارگاه‌های تخصصی، امکان تولید پوتین‌های استاندارد با زیره‌های پیشرفته و لایه‌های عایق را دارند. حتی استفاده از الگوهای کوهنوردی تجاری سنگین می‌تواند گامی مؤثر در بهبود وضعیت باشد.

بااین حال، همان منطق صرفه‌جویی کوتاه‌مدت، مانع از بهره‌گیری گسترده از این توان شده است. در محاسبات بودجه‌ای، هزینه تجهیز نیروی محدود مستقر در مرزهای کوهستانی، همواره به‌عنوان بار اضافی دیده می‌شود، نه سرمایه‌گذاری در امنیت. این نگاه، در نهایت، به افزایش هزینه‌های پنهان منجر می‌شود؛ هزینه‌هایی که در قالب درمان، جایگزینی نیرو و حتی شهادت پرداخت می‌شوند.

سرمایه‌گذاری با هزینه؟

در نهایت می‌توان گفت که گره اصلی مرزبانی ایران، در تمایز قائل نشدن میان «هزینه» و «سرمایه‌گذاری» نهفته است. تجهیز مرزها به فناوری، پوشاک استاندارد و خودروهای ایمن، در نگاه کوتاه‌مدت، هزینه‌زا تلقی می‌شود؛ درحالی‌که ادامه روش سنتی، هزینه‌های پنهانی را تولید می‌کند که مستقیماً جان نیروها را هدف می‌گیرد. برآوردهای کارشناسی نشان می‌دهد که برای حرکت جدی به سمت مرزبانی مدرن، سرمایه‌گذاری چند هزار میلیارد تومانی لازم است؛ رقمی که در مقیاس بودجه کل کشور، چندان بزرگ نیست، اما در اولویت‌های تصمیم‌گیران، جایگاه روشنی ندارد. در نتیجه، مرزبانی، میان توان فنی موجود اراده اجرایی غایب، معلق مانده است.

برآورد هزینه یک کیت کامل پوشاک استاندارد رزم کوهستان، در مقایسه با هزینه‌های درمان یک مجروح با پیامدهای امنیتی – اجتماعی شهادت نیروهای ازجان‌گدشته مرزبانی، رقم بالایی نیست؛ اما تا زمانی که این هزینه‌ها به‌عنوان خرج اضافی دیده‌شوند، نه سرمایه‌گذاری برای امنیت، چرخه تلفات ادامه خواهد داشت.